**چكيده:**

**يكى از بحثهاى مهم در متدلوژى اقتصاد، مساله علمى بودن و يا علمى نبودن اين رشته مى‏باشد. از زمانى كه معيار علمى بودن رشته‏ها، دارا بودن صورت بنديهايى چون فيزيك و رياضى گرديد، مساله علمى بودن علوم اجتماعى (از جمله اقتصاد)، بطور گسترده‏اى مطرح شد. (4)**

**مقاله حاضر نوشته «الكساندر روزنبرگ‏» استاد اقتصاد و محقق برجسته اتريشى، از نوشته هايى پايه‏اى در متدلوژى اقتصاد است كه ابعادى از اين موضوع را مورد بررسى قرار داده است. اينك ترجمه مقاله (5) تقديم خوانندگان گرامى مى‏گردد.**

**من در چند مقاله و در مقاله «قوانين اقتصاد خرد» (6) استدلال كردم نظريه اقتصادى، از لحاظ مفهومى پيكره منسجمى از قضاياى عمومى على است كه شانس قانون بودن را دارند. استدلال من آسودگى خاطرى براى اقتصاددانان بدنبال نداشت زيرا نگران وجهه علمى رشته خود نبودند. (7) اما ديگران كه مشتاق پذيرش يا انطباق نظريه اقتصاد خرد با موارد استفاده خودشان بودند به اين استدلالها و ديگر استدلالهايى كه مى‏خواهد از نظريه اقتصادى در مقابل اتهامات دسته جمعى، دفاع كنند، روى مى‏آوردند. از آن جمله، پايدارترين اتهامات، آنهائى بودند كه شان نظام تجربى احتمالى اقتصاد را، به اين دليل كه نمى‏تواند ملاكهاى باب روز اثبات گرايى يا پوپرى، وجهه علمى را برآورد، انكار مى‏كردند. با افول اثبات گرايى، روز به روز از جديت اين اتهام نزد فيلسوفان كاسته شد هر چند اهميت‏خود را نزد عده كمى از اقتصاد دانان حفظ كرد. اما ميان فيلسوفان، اين اتهامات كه اقتصاد با استانداردهاى علم بودن فاصله دارد، با اين اجماع عام رو به رو شده بود كه هنوز مفهوم به حد كافى مناسبى از علم نداريم كه داوطلبان علم بودن را در مقابل آن بسنجيم.**

**اين مساله، طرح اين سؤال را كه آيا اقتصاد علم است دشوار ساخته و اقتصاددانان و عذرآوران سابق آنها را نظير من - به اين نتيجه رسانده بود كه چون از لحاظ منطقى يا مفهومى، موضوع ناسازگارى درباره اقتصاد وجود ندارد. لذا بايد نظريه تجربى با وجهه‏اى درباره رفتار انسانى يا پيامدهاى كلى آن باشد.**

**مشكل اين ديدگاه‏اين است كه بى جهت‏خشنودى خاطر مى‏آورد. شايد خوب و پسنديده باشد بگوئيم اقتصاد از لحاظ مهندسى سازگار است و هيچ استاندارد منازعه برانگيزى وجود ندارد كه در مقابل آن اقتصاد، نامناسب به نظر برسد، اما اين ديدگاه نابسامانيها و معماهاى جدى درباره نظريه اقتصادى را از ميان نخواهد برد. اين معماها به ضعف همه جانبه اقتصاد در ارتباط با مساله پيش بينى باز مى‏گردد.**

**توانائى پيش بينى و كنترل ممكن است، براى نظريه‏هاى علمى از لحاظ شناختى موجه بشمار نرود. اما واقعيت اين است كه نظريه اقتصاد خرد در مديريت فرآينده‏هاى اقتصادى پيشرفتى نداشته زيرا صورت گرايى فعلى آن در قرن نوزدهم بوجود آمد. (8) اين موضوع قطعا اين اعتقاد خوشنود كننده را كه اعتبار نامه اقتصاد بعنوان يك علم كلا قابل اعتماد است‏بى اعتبار مى‏سازد.**

**تا مدتها بعد از سال 1945 مى‏شد با اطمينان گفت اقتصاد كلان كينزى نظريه‏اى است كه در جهت درست پيش مى‏رود، هر چند اين يك نظريه كلان بود، نهايتا رضايت‏خاطرى درباره تبيين و پيش بينى كه خصلت علم است فراهم مى‏آورد. اما تورم و بيكارى هم زمان دهه گذشته و تاثير ناپذيرى اقتصاد از سياست مالى، اعتماد مردم عادى و اقتصاددانان به اين نظريه را سست كرد.**

**به علاوه، واكنش حرفه‏اى به شكست نظريه كينزى، حتى براى كسانى كه نظريه اقتصادى را بدون ترديد يك رشته علمى مى‏دانستند نيز ناخشنود كننده بود. زيرا واكنش عمده به شكست اين نظريه، بازگشت‏به نظريه‏هاى اقتصاد خرد بود كه زمانى ادعا شده بود از بين رفته است. علت‏شكست نظريه كينزى به اين نحو عنوان شده بود كه در استفاده از اطلاعات و ارضاء ترجيحات، عقلانيتى را كه نظريه اقتصاد خرد نئوكلاسيك براى كارگزاران فردى قايل شده بود، اعطا نمى‏كرد.**

**به دنبال اين نتايج، بديلى كه براى اقتصاد كينز پيشنهاد شده چيزى بود نه بيشتر و نه كمتر از بازگشت‏به وضع موجود قبلى; به نظريه نئوكلاسيك «والراسى‏»، «مارشال‏»، و «هيكسى‏» اوليه، كه كينزگرائى آنها را از دور خارج كرده بود. اين چرخه، اقتصاد را درست‏به آنچه قبل از سال 1937 بود برگرداند و اعتماد هر فردى را به اين كه اقتصاد يك علم تجربى با اهداف و استانداردهاى تقريبا مشابه با ساير علوم‏تجربى است، به جد زايل كرد. زيرا مسلما در قرن بيستم، نظريه اقتصاد يك علم تجربى به نظر نمى‏رسيد.**

**البته در عمر يك دانش، يا حتى يك نظريه، 80 سال زمان چندان درازى نيست، از اين رو، اين واقعيت كه اقتصاد تغيير اساسى چندانى، چه در شكل يا در درجه تاييد، از زمان «والراس‏»يا حتى «ادام اسميت‏» نداشته، دليل اين نيست كه وجهه علمى آن را انكار كنيم. اما عقلايى است‏سؤال كنيم چرا اقتصاد از استراتژى نظرى خود كه از حداقل سال 1874 خصلت آن بوده است، على رغم عدم قابليت كاربرد علمى آن در موضوعات مهمى چون چرخه‏هاى تجارى، توسعه اقتصادى يا تورم ركودى، عقب ننشسته است. (9) البته بر مبناى برخى ديدگاههاى روش علمى، اقتصاددانان دقيقا آنچه را كه بايد انجام داده‏اند. از قرن نوزدهم به بعد، آنها از يك استراتژى واحد تحقيق پيروى كرده و مطابق با الگوهاى قدرتمند و همه جا حاضر عمل كرده‏اند. زيرا اقتصاددانان، مداوما نظريه‏اى را پرداخته و تنقيح كرده‏اند كه «شكل‏» آن با شكل جهشهاى نظرى بزرگ علمى از قرن شانزدهم به بعد يكسان بوده است. در نتيجه مى‏توان استدلال كرد براى اقتصاددانان غير عقلايى خواهد بود كه بدون اثبات اقناع كننده از اين كه اين استراتژى در تبيين فعاليت اقتصادى نامناسب است، از آن دست‏بردارند.**

**استراتژى اين است كه رفتارى را كه اقتصاددانان در صدد تبيين هستند بازتاب نيروهايى است كه همواره به سوى تعادلهاى پايدارى حركت مى‏كند و يك متغير مهم نظرى را حداقل يا حداكثر مى‏كند.**

**در مورد اقتصاد خرد متغير مهم، مطلوبيت (يا جانشين اخير آن) است و تعادل با سطح قيمتى كه اين متغير را در تمام بازارها حداكثر مى‏كند بدست مى‏آيد. اين استراتژى در مكانيك نيوتونى و نظريه انتخاب طبيعى داروين به نحو درخشانى مجسم است.**

**تعجبى ندارد كه يك استراتژى كه در اين دو نقطه كمال علمى به اين خوبى عمل مى‏كند بايد در ساير قلمروهايى كه قابل اعمال به نظر مى‏رسد بدان توسل شود. بعلاوه قيدهاى توسعه نظرى و تجربى كه اين استراتژى وضع مى‏كند مى‏تواند بسيارى از موفقيتهاى علم نيوتونى و داروينى و بخش عظيمى از خصلت معما گونه تحولات نظريه اقتصادى را توضيح دهد.**

**من اين استراتژى را استراتژى حدى مى‏نامم زيرا بويژه در مكانيك نيوتونى نيز هنگامى كه اين نظريه به اصطلاح برحسب اصول حدى خود بيان مى‏شود (كه بر اساس آن يك نظام رفتارى همواره متغيرهايى را كه نشان دهنده وضعيتهاى مكانيكى نظام ست‏حداكثر يا حداقل مى‏كند) در نظريه انتخاب طبيعى، اين استراتژى فرض مى‏كند كه محيط براى حداكثر ساختن عنصر سازگار عمل مى‏كند. (10)**

**اين استراتژى براى موفقيت اين نظريه‏ها حياتى است، زيرا تحقيق بر اساس آنها را جهت و شكل مى‏دهد.**

**بنابراين اگر اعتقاد داشته باشيم يك نظام همواره براى حداكثر كردن مقدار يك متغير مكانيكى (مثل انرژى كل) عمل مى‏كند و اندازه‏گيرى ما از مقادير مشاهده شده آن متغير نسبت‏به پيش بينى نظريه و شرايط اوليه فاصله بگيرد، نتيجه نخواهيم گرفت كه نظام در دست‏بررسى در حداكثر كردن مقدار متغير مورد بحث‏شكست‏خورده است. ما نظريه را ابطال نمى‏كنيم. ما فرض مى‏كنيم قيدى را كه تحت آن نظام واقعا عمل مى‏كند بدرستى شرح نداده‏ايم.**

**در مكانيك نيوتونى، تلاش براى تشريح كاملتر نظامهاى مورد بحث‏به كشف سياره‏هاى جديد نپتون، اورانوس و پلوتو، ابداع ابزار جديد و نهايتا به كشف قوانين جديد نظير قانون ترموديناميك منجر شد. متشابها در زيست‏شناسى، فرض حداكثر شدن عنصر سازگار، به كشف نيروهايى انجاميد كه قبلا تصور نمى‏شد تنوع ژنتيكى يك جمعيت را تحت تاثير قرار دهند. از آن مهمتر به كشف قوانين ژنتيكيى منجر شد، كه پايدارى خصيصه‏هاى نامتناسب نظير كم خونى سلولهاى بيمار در يك جمعيت را توضيح مى‏دهد.**

**چون اين نظريه‏ها، نظريه‏هاى «حدى‏» هستند، مى‏توان با حساب ديفرانسيل ايده‏هاى برجسته آنها را بيان كرد و بهم مربوط ساخت. اقتصاد خرد يك نظريه كاملا حدى است و تاكيد دارد نظامى را تشريح مى‏كند كه مطلوبيت را حداكثر مى‏كند. به اين دليل است كه مى‏توان آن را به زبان حساب ديفرانسيل بيان كرد. اين خصلت‏حدى نظريه است كه اقتصاد خرد را به يك نظريه قابل بيان از لحاظ كمى تبديل مى‏كند نه اين واقعيت كه با متغيرهاى كمى نظير پول سر و كار دارد.**

**مهمتر از سر و كار داشتن با حساب ديفرانسيل، اين نظريه‏ها تماما متوجه تبيين هر چيزى در قلمرو خود هستند و اين بدليل خصلت‏حدى آنهاست. بنا به اين ادعا كه نظامهاى واقع شده در قلمرو آنها همواره به نحوى رفتار مى‏كنند كه كميتى را حداكثر يا حداقل مى‏كنند.**

**اين تئوريها با ذكر كردن عوامل تعيين كننده تمامى وضعيتهاى مرتبط با موضوعات خود، فى نفسه تمامى رفتار موضوعات را تبيين مى‏كند. يك نظريه حدى را نمى‏توان تنها بخشى از تشريح رفتار اشياء واقع در قلمرو خود يا برشمردن بسيارى از عوامل تعيين كننده وضعيتهاى موضوع خود قلمداد كرد، زيرا هر رفتارى كه نتواند مقدار متغير مورد نظر خود را حداكثر يا حداقل كند نظريه مربوط به خود را ابطال خواهد كرد. در حقيقت‏خصلت فراگير نظريه‏هاى حدى آنها را تا حدى در مقابل ابطال شدن مصون مى‏كند در حالى كه نظريه‏هاى غير حدى چنين مصونيتى ندارند. تمامى نظريه‏ها اكيدا ابطال ناپذيرند به اين دليل كه آزمون كردن آنها مستلزم پيدايش فرضيه‏هاى كمكى است. اما نظريه‏هاى حدى نه تنها در مقابل ابطال پذيرى مصون هستند، در مقابل انواعى از ابطال پذيريهاى واقعى نيز مصون هستند.**

**در مورد نظريه‏هاى غير حدى، ابطال‏پذيرى ممكن است ما را به تجديد نظر در فرضيات كمكى مربوط به شرايط آزمون يا تجديدنظر در نظريه با اضافه كردن شرطهاى پيشينى به تعميمهاى آن يا اضافه كردن موارد جديد به شرط «ثابت ماندن ساير شرايط‏»راهنمايى كند.اما در مورد نظريه‏هاى حدى اين امر امكان‏پذير نيست.**

**اصول موضوعه نظريه هايى نظير نظريه نيوتن يا داروين يا «والراس‏» حتى شرطهاى ضمنى ثابت ماندن ساير شرايط را در بر ندارد. براى مثال اقتصاد خرد فرض نمى‏كند كارگزاران با شرط ثابت ماندن ساير شرايط مطلوبيت‏خود را حداكثر مى‏كنند.**

**نسبت‏به اين تئوريها همواره ميان رد كردن فرضيات كمكى -تشريح شرايط آزمون - يا رد كردن نظريه بطور كلى بايد انتخاب به عمل آورد. زيرا تنها تغييرى كه مى‏توان در نظريه به عمل آورد انكار اين نكته است كه موضوعات آن هميشه متغير انتخابى را حداكثر يا حداقل مى‏سازد. به اين دليل است كه تغيير و تحول يا پيش آگاهى درباره شرايط پيشينى نظريه‏هاى حدى را بهبود نمى‏بخشد و به اين دليل است كه تنها با نظريات بسيار جديد كه در آن مقادير متغيرهاى بسيار متفاوتى، حداقل يا حداكثر مى‏شود جاى آنها را مى‏گيرد.**

**نظريه‏هاى حدى چون از ابطال‏پذيرى كاملا مصونند استراتژى روش شناختى مهمى بشمار مى‏روند. اين امر آنها را قادر مى‏سازد در مركز برنامه تحقيقى عمل كرده و آنچه را كه مى‏توانست موجب بى‏نظمى در پيش بينيها و فرصتهاى جديد براى گسترش قلمرو و افزايش دقت آنها باشد، دگرگون سازند. در نتيجه ممكن است استدلال شود وفادارى اقتصاددانان به نظريه حدى نشان دهنده خشنودى خاطر نباشد بلكه نوعى محافظه كارى روش شناختى بشمار رود.**

**با توجه به موفقيت اين رويكرد در حوزه‏هاى وسيعى همچون مكانيك و بيولوژى، غير عقلانى است از استراتژيهاى مشابه در تبيين رفتار انسانى استفاده نكنيم. اگر به اين نحو بنگريم تاريخ تلاش براى ساختن واقعيات سفت و سخت درباره رفتار انسانى و نظامهاى اقتصادى كه انسانها ساخته‏اند (و با نظريه حدى اقتصاد خرد تناسب دارد) بازتاب تعهدى است كه با تلاش ستاره شناسان براى ساختن واقعيات سفت و سخت درباره سمت الراس سيارات (كه با شرايط مكانيك نيوتونى سازگار است) برابر است. بعلاوه با تلاش زيست‏شناسان در ايجاد استعداد مقاومت ژنتيكى به مالاريا برابر است كه با واقعيت‏هاى نظريه انتخاب طبيعى تناسب دارد.**

**قطعا درست است كه وفادارى به استراتژيهاى اقتصاد خرد در حقيقت‏بازتاب اين نوع استدلال است. روى هم رفته اين وجهه روشنفكرى مربوط به قلمرو حساب ديفرانسيل، توپولوژى و هندسه ديفرانسيلى مربوط به هر نظريه حدى نيست كه اكراه اقتصاددانان در پيشبرد اين استراتژى را توضيح مى‏دهد. بلكه اين منطق محافظه كارانه براى متصل كردن اقتصاددانان به نظريه‏هاى حدى، توسط عدم تشابه ميان اقتصاد خرد و مكانيك يا تكامل، تباه مى‏گردد.**

**در حقيقت‏به اقتصاددانان توصيه مى‏شود اگر بخواهند بخش كوچكى از موفقيت چشمگيرى كه ساير برنامه‏هاى پژوهشى حدى به آن دست‏يافته‏اند بدست آورند، از برنامه‏هاى پژوهشى حدى خود دست نكشند. اما دويست‏سال كار در اين جهت چيزى قابل مقايسه با كشف فيزيكى سيارات جديد يا تكنولوژيهاى جديد كه بوسيله آن پديده‏هاى مكانيكيى كه قانون نيوتون آنها را به نظم آورده است كنترل كند، بدست نيامده است. اقتصاد دانان هنوز بينش مستقل چشمگيرى در قلمرو خود كه رقيب درك بيولوژيكى تكامل كلان و مكانيزم زيربنائى انطباق و توارث باشد بدست نياورده‏اند. (11)**

**هنوز در اقتصاد علامتى از موفقيت هم عرض اين پيشرفتهاى نظريه حدى وجود ندارد. اين عدم تشابه قطعا مستحق توضيح است. اگر توضيح رضايت‏بخشى نباشد، تفاوت آنقدر قابل توجه است كه اقتصاد دانان را وا مى‏دارد شايستگى رويكرد حدى خود را مورد سؤال قرار داده و ما را به طرح پرسش درباره اعتبارنامه نظريه اقتصاد وا دارد. البته نوشته‏هاى زيادى در اين زمينه وجود دارد كه چرا اقتصاد اين قدر از حيث محتواى پيش بينى ضعيف است و چگونه نظريه‏اى مثل اقتصاد خرد تا اين حد مبتنى بر ايده آل سازى و فرضيات غلط، نتوانسته است‏يك عمل علمى موجه را تشكيل دهد.**

**اين ادبيات از زمان جان استوارت ميل شروع و به هال واريان مى‏رسد. (12) تنها دو چيز كه درباره اين نوشته‏هاى روشن است اين است كه اقتصاددانان آن را همه رضايت‏بخش و مشروع دانسته و غير اقتصاددانان از آن ناخشنود بوده تاكيد مى‏كنند كه بهانه‏هاى روش شناختى جانشينى براى انجام دادن آنچه اقتصاد تاكنون انجام نداده است، يعنى بهبود موضوع پيش بينى، نخواهد بود.**

**پس از آن كه از نبود ديدگاهى رضايت‏بخش درباره نظريه اقتصادى، يكه خوردم، به اين فكر افتادم كه شكست علم اقتصاد، روش شناختى يا مفهومى نيست‏بلكه بطور وسيعى، تجربى است. اقتصاد خرد، على رغم يكپارچگى مفهومى آن، همراه با تمامى دانشهاى رفتار بشرى و كلى كردن آن، بر اعتقادى غلط اما محورى استوار است كه اصول موضوعه آن را تباه مى‏سازد و قضاياى استنتاج شده از آنها را آزار مى‏دهد. نظريه اقتصاد فرض مى‏كند مقولات ترجيح و انتظارات رده‏هايى هستند كه در آن علتهاى اقتصادى بايد به نظم درآيد و پديده‏هايى كه بايد تبيين شوند بعنوان اعمالى نظير خريد، فروش و جابجائى بازارها، صنايع و نظامهاى اقتصاديى كه اين اقدامها در آن كلى مى‏شوند طبقه بندى شوند.**

**نظريه اقتصادى، اين فرض را اتخاذ مى‏كند زيرا فرضى است كه تمامى ما درباره رفتار انسانى داريم رفتار ما اقداماتى را شكل مى‏دهد كه معلول مشترك تمايلات و اعتقادات ماست. نهائى گرايان اواخر قرن نوزدهم نظير «ويكستيد» بروشنى مى‏ديدند كه اقتصاد خرد صرفا صورى سازى اين ديدگاه عقل سليم است و تاريخ نظريه رفتار مصرف كننده جستجويى است‏براى قوانينى كه روابط ميان تمايل، اعتقاد و اقدام را، نخست‏بر حسب مطلوبيت عددى و حتميت و سپس بر حسب مطلوبيت رتبه‏اى، ترجيحات آشكار و مطلوبيت انتظارى تحت‏شرايط مختلف عدم حتميت و ريسك، بيان كند. قصور دريافتن چنين قوانينى يا هر تقريبى از آن كه واقعا توان ما را در پيش بينى رفتار مصرف كننده بهتر از آدام اسميت كند، مى‏توانست از يك طرف به تفسير مجدد اهداف نظريه اقتصادى بدور از تبيين اقدام فرد انسانى منجر شود و از طرف ديگر به نوعى معذرت خواهى سوق يابد كه روش شناس اقتصادى با آن آشناست.**

**مشكل واقعى مربوط به اقتصاد و منبع واقعى شكست و عجز آن دريافتن قوانينى قابل بهبود از رفتار اقتصادى، چيزى است كه تنها در تلاشهاى اخير فلسفه براى درك و بهبود شالوده‏هاى علم ديگرى دچار مشكل آشكار شده است. اين علم روان‏شناسى، بويژه روان‏شناسى رفتارگرائى است. فيلسوفان نشان داده‏اند واژگانى كه با آن انديشه‏هاى معمول و علوم رفتارى علت و معلول اقدام انسانى را توضيح مى‏دهند، «انواع طبيعى‏» را تشريح نمى‏كنند، آنها طبيعت را در مفاصل خود از هم جدا نمى‏كنند. آنها مقولات را كه در مجموعه كوچك و قابل اداره علتها و معلولها اشتراك داشته باشند نام گذارى نمى‏كنند و بنابراين نمى‏توانند با يكديگر در تعميمهاى على كه سطح معمول پيش بينى و كنترل اقدامهاى انسانى از سوى ما را بهبود بخشند جمع شوند، تا بتوانند به بهبود مستمر كه خصيصه علم است دست‏يابند.**

**اميد ندارم در وضع حاضر كارى بيش از شناسائى پيامدهايى كه سى و پنج‏سال كار در حوزه فلسفه روان‏شناسى به آن دست‏يافته است و بر شمردن دلالتهاى آن براى نظريه اقتصادى، انجام دهم. اين كارها به درك واژگانى «قصدى‏» نظير «اعتقاد»، «تمايل‏»، «اقدام »، و گنجينه عظيم هم ريشه‏هاى آن اختصاص يافته است. جالب است توجه كنيم خود لغت «قصدى‏» صرفا به معنى «ارادى‏» مراد نشده، بلكه فيلسوفان آن را بكار گرفته‏اند تا توجه دهند كه وضعيتهاى ذهنى نظير اعتقادات و تمايلات بوسيله «محتواى‏» خود، بوسيله گزاره‏هايى كه "حاوى " آنها هستند يا اهداف يا نياتى كه به آن متوجه مى‏شوند، شناسايى مى‏شوند.**

**مشكل اعتقادات و تمايلات اين است كه هنگامى كه مردم آنها را داشته باشند لازم نيست درست‏يا غلط باشند و اهدافى كه متوجه آنها هستند لزومى ندارد وجود داشته يا حتى ممكن باشد. بنابراين نمى‏توان با معين ساختن درستى يا نادرستى هر عبارتى كه در معرض تاييد ما باشد، يا با وجود داشتن يا دستيابى به هر هدف يا نيت اقدام انسانى، مشخص ساخت فردى در يك وضعيت ذهنى معين قرار دارد يا خير. در روان‏شناسى و فلسفه دو تلاش عمده در حل مشكل ذهنى ديگران، رفتار گرايى و نظريه هويت (همانندى) بوده است.**

**اما رفتارگرايى غلط است‏به اين دليل كه هيچ وضعيتى قصدى را نمى‏توان بدون ساختن فرضهايى درباره ساير وضعيتهاى ذهنى شناسائى كرد. من نمى‏توانم اعتقاد شما را تنها با مشاهده اقدام شما شناسائى كنم مگر آن كه بدانم تمايل شما چيست. در حقيقت نمى‏توانم تحركات شما را بعنوان اقدام، در مقام مقايسه با انعكاسهاى صرف، شناسايى كنم مگر آن كه فرض كنم علت آن، عمل مشترك اعتقادات و تمايلات شماست. يك حلقه قصدى وجود دارد كه درون آن را نمى‏توانيم با كشفهايى درباره صرف حركت، يعنى درباره رفتار، راه يابيم.**

**به نظر مى‏رسد نظريه همانندى نيز به همين قياس رويكرد بى ثمرى باشد زيرا وضعيتهاى ذهنى در يك رديف قرار گيرد. به اين ترتيب معناى اين جمله اين است كه قاموس لغت قصدى عقل سليم، روان‏شناسى (قصدى) و علوم اجتماعى سرنوشتشان اين است كه از هر طرح مفهومى ديگر تشريح و تبيين كننده وضعيتهاى ذهنى و رفتار انسانى كه شناسائى كرده و به نظم درمى آوردند مجزا بمانند. اين مجزايى مانعى در بهبود قدرت پيش بينى اين نظام فكرى است زيرا بهبود در هر نظريه تبيينى مستلزم اين است كه متغيرهاى نظريه با دقت فزاينده‏اى اندازه‏گيرى شود.**

**هنگامى كه متغيرهاى نظريه تنها به يك حلقه قابل تعريف واسط محدودند و مستقلا قابل شناسائى نيستند اين نوع دقت واقعا غير ممكن است. اما عجز رفتار گرايى و تحويل گرايى عصب شناختى، تمامى اين شناسائيها را مسدود مى‏كند. به اين ترتيب نمى‏توانيم انتظار داشته باشيم فراتر از سطوح فعلى قدرت پيش بينى تبيينهاى قصدى اقدام، آنها را بهبود بخشيم. اما اين سطح قدرت پيش بينى بيشتر از زمان افلاطون نيست. ضعف پيش بينى نظريه كه در قاموس لغت قصدى نهفته است‏بازتاب اين واقعيت است كه واژگان اين فرهنگ لغت‏به طريقى معنى‏دار با فرهنگ لغت‏ساير نظريه‏هاى علمى موفق همبستگى ندارد; تا آن جا كه مفاصل طبيعت در نظريه‏هاى موفق قبلى نظير علوم عصبى آشكار شده‏اند، آنها طبيعت را در مفاصل خود جدا نمى‏كنند.**

**برخى فيلسوفان معتقدند بايد خود را با اين وضعيت‏خو دهيم و از انتظارات خود درباره امكان نظريه رفتار انسانى داراى قدرت پيش بينى خوب بكاهيم. ديگران بيشتر خوش بينند اما تاكيد دارند كه بايد «روان‏شناسى عاميانه‏» و عبارات قصدى آن را، در صورتى كه بخواهيم به يك نظريه قابل بهبود در علم روان‏شناسى دست‏يابيم، بدور اندازيم.**

**البته اين انتخاب به فراسوى روان‏شناسى و به تمامى ديگر علوم قصدى، از جمله اقتصاد كه با تكيه خود بر انتظارات و ترجيحات قطعا يكى از آنهاست، گسترش مى‏يابد.**

**اگر اين ارتدوكسى گرى جديد را در فلسفه روان‏شناسى بكار بريم، روشن خواهد شد كه ضعف پيش بينى اقتصاد بر مدار سنخ‏شناسى قصدى پديدارهايى كه آنها را تبيين مى‏كند و عللى كه شناسائى مى‏نمايد مى‏چرخد. عجز آن در پرده برداشتن از قوانين رفتار انسانى به دليل اين است كه به اشتباه فرض مى‏كند اين قوانين با تمايل، اعتقادات و ساير لغات هم ريشه سرو كار دارد. و نظام گزاره‏ها درباره بازارها و نظامهاى اقتصادى كه اقتصاددانان، بر مبناى فرضيات آن درباره رفتار انسانى، بنا مى‏كنند، به دليل اين كه فرضيات آن را نمى‏توان به طريقى كه بتواند دقت‏بيشتر را به پيامدهاى آن منتقل كند بهبود بخشيد، از قدرت تبيين و پيش بينى بهبود يافته محروم است.**

**بنابراين عجز اقتصاد به اشتباه مفهومى يا به نامناسب بودن نظريه‏هاى حدى و ابزارهاى باشكوه رياضى براى اقدام انسانى بر نمى‏گردد، بلكه به فرضيات اشتباهى كه اقتصاددانان به همراه تمامى دانشمندان ديگر علوم اجتماعى در آن شريك اند، (و در حقيقت‏با هر كسى كه تاكنون رفتار خود يا ديگران را با استناد به عملكرد تمايل و اعتقادات تبيين مى‏كند شريك اند).**

**چون اقتصاددانان از حملات قبلى به رشته خود اندكى هم در امان نبوده‏اند، بعيد به نظر مى‏رسد ابزارهاى خود را على رغم اين نشانه‏شناسى بيمارى زمين بگذارند. در حقيقت پافشارى اقتصاددانان در دنبال كردن رويكرد حدى و قصدى كه طى يك قرن ايج‏بوده است نشان مى‏دهد، چيزى سبب نخواهد شد خسته شوند يا چيزى كه سبب مى‏شود دانشمند علوم تجربى از نظريه خود دست‏بردارد باعث نخواهد شد آنها از استراتژى نظرى خود دست‏بردارند. اما اين عقيده به اين نتيجه‏گيرى مى‏رسد كه اقتصاد اصلا علم تجربى نيست. على رغم ظاهر آن و علاقه برخى اقتصاددانان به كاربرد صورى گرائى خود در موضوعات عملى، اين صورى گرايى ديگر هدف و ادعاى يك نظريه تجربى بدون ابهام را نخواهد داشت.**

**تشخيص و نتيجه‏گيرى من با دفاعيات بسيار و سؤالات جدى متعدد رو به رو مى‏شود. در ادامه مقاله من يكى از اين دفاعيات را بررسى كرده سعى مى‏كنم يكى از اين سؤالات را جواب دهم. دفاعيه به شكل زير ايراد مى‏شود:**

**قطعا اين واقعيت كه اصول موضوعه بنيادى نظريه اقتصادى نتوانسته است طبيعت را در فواصل خود جدا سازد، كل تلاش را تباه نمى‏سازد. بالاخره، تبيين شما بايد ما را وادارد كه نه فقط ادعاهاى تجريدى درباره ترتيبات ترجيح و انتخابهاى فردى تحت‏شرايط عدم اطمينان را فراموش كنيم بلكه قوانين عرضه وتقاضا را نيز فراموش كنيم. با اين حال قطعا اينها تقريبهاى مفيد بشمار مى‏روند، نظمهايى هستند تقريبا و كرارا كافى كه حقايقى زيربنايى را درباره رفتار اقتصادى نشان مى‏دهند، و در هر حال آنقدر كافى هستند كه تعقيب حرفه اقتصاد را حتى اگر تمام ادعاهاى شما درست‏باشد باارزش مى‏سازند. اگر چه شما مى‏توانيد تبيين تجريدى از اين كه چرا نمى‏توانيم نظريه جارى را بهبود بخشيم ارائه كنيد، اما دليل كافى ارائه نكرده‏ايد كه مفيد بودن و شان علمى آن را انكار كند.**

**سؤالى را هم كه مى‏خواهم مطرح كنم دقيقا به اين دفاعيه مربوط مى‏گردد:**

**اگر برنامه پژوهشى قصدى اقتصاد يك شكست تجربى باشد، و اگر اقتصاددانان در موقعيتى نيستند كه موضع قصدى يا روش حدى را ارائه كنند، از ديدگاه شما اقتصاددانان چه كارى انجام مى‏دهند؟ بالاخره اقتصاد چيست؟ اگر از ديدگاه شما اقتصاد يك رشته علمى نيست پس چيست؟ اين پرسش صرفا يك شرط خطابه‏اى كه من برچسبى را بر موضوع زده باشم نيست‏بلكه تقاضايى معقول است كه تشخيص من بايد با بيانى از اين كه واقعا در اقتصاد چه مى‏گذرد كامل شود، البته اگر همان طور كه ادعا كرده‏ام، عبارت چه مى‏گذرد را نشود يك علم تجربى قلمداد كرد.**

**قدرت دفاعيه بر دو ملاحظه انكارناپذير تكيه دارد. اول; نظريه اقتصادى با وجود تمامى ناتوانيهايش، گاهى حداقل روشن كننده به نظر مى‏رسد. اغلب پيش بينيهاى كيفى امكان‏پذير است و حتى كرارا تبيينهاى اقتصادى قبلى از حوادثى غير منتظره، نظير 15 درصد كاهش در مصرف بنزين را مى‏توان ارائه داد.**

**ملاحظه دوم تجريدى‏تر است اما در فلسفه علم كاملا به عنوان يك نكته مطرح است: چندين نظريه علمى وجود دارد كه به درجات متفاوت نمى‏توانند طبيعت را در مفاصل خود جدا كنند اما باز تقريبهاى مفيدى بشمار مى‏روند حتى اگر نتوان آنها را به نظريه‏هاى بنيادى‏تر كه طبيعت را در مفاصل خود جدا مى‏كند (يا در حال حاضر چنين تصور مى‏رود) تحويل نمود. براى مثال، واحد مندلى توارث را نمى‏توان به ژن مولكولى كاهش داد و بنابراين پديدار را در مفاصل خود جدا نمى‏كند. با اين حال قوانين مندل تقريبهاى مفيدى هستند كه احمقانه است آنها را ناديده بگيريم. همين را براى نظريه اقتصادى در نظر بگيريد.**

**بنابراين حتى اگر ادعاهاى من درباره فرهنگ لغت قصدى اقتصاد درست‏باشد، اين دليلى كافى نيست كه نظريه اقتصادى را كنار بگذاريم .**

**كاملا صحيح است كه مساله مربوط به اقتصاد در ساير نظريه‏هاى موفق علمى نيز مطرح است. از طرف ديگر اين نظريه‏ها بر اساس استانداردهاى موفقيت تكنولوژيك و پيش بينى كه اقتصاد تاكنون به آن دست نيافته است موفقيت‏خود را ثابت كرده‏اند. اين واقعيت كه اين نظريه‏ها طبيعت را در مفاصل خود نبريده‏اند، اين كه تا حدى به پاى اخلاف خود يا به پاى نظريه‏هاى بنيادى‏تر نرسيده‏اند، در فلسفه علم يك مساله را تشكيل داده است.**

**اما اين مساله، با آنچه اقتصاد با آن رو به روست، متفاوت است. زيرا اقتصاد تاكنون به موفقيتى كه آنها رسيده‏اند نرسيده است و آنچه اين واقعيات لازم مى‏دارد تبيين اين است كه چرا تاكنون نرسيده است. ادعا مى‏كنم بخشى از دليل اين است كه قاموس لغت توصيفى نتوانسته است طبيعت را در مفاصل خود جدا كند به نحوى كه هيچ بهبود نظريه اقتصادى فعلى نتوانسته است قوانينى ناظر بر فعاليتهاى اقتصادى بوجود آورد.**

**مقايسه‏اى بهتر از ژنتيك مندل براى نظريه اقتصادى، نظريه «فلوژيستون‏» است كه شكست آن بدليل تناقض آن با نظريه اكسيژن بود كه جانشين آن شد. نظريه فلوژيستون از لحاظ علمى مرده است زيرا چيزى بنام فلوژيستون (مايه آتش) وجود ندارد، زيرا مفهوم فلوژيستون طبيعت را در مفاصل خود جدا نمى‏كند. فلوژيستون يك «نوع‏» طبيعى نيست. اين يك واقعيت تجربى درباره طبيعت است. بنابراين نظريه اقتصاد، و فلوژيستون از لحاظ روش شناختى معيوب نيستند بلكه به سادگى، غلط بشمار مى‏روند. اما در مورد نظريه اقتصادى چطور؟ چگونه مى‏توانم استدلال فلسفى پوشيده خود را با كاربرد آشكار مصنوعاتى نظير قوانين عرضه و تقاضا وفق دهم. بالاخره اين يك واقعيت‏بازار است كه براى تمامى كالاها نهايتا قيمت است كه عرضه و تقاضا را در جهاتى كه نظريه‏هاى اقتصاد خردى ديكته مى‏كند تحت تاثير قرار مى‏دهد. قطعا اين يك نظم اقتصادى و پيامد انتخاب، ترجيحات و اعتقادات مردمى است.**

**هماهنگ كردن مطلوبيت اندك نظريه اقتصادى با تشخيص من از بيمارى آن وظيفه‏اى است كه براى آن راه حلهاى زيادى وجود دارد. نخستين چيزى كه بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه اگر چه قوانين عرضه و تقاضا و ديگر گزارهاى عمومى سطح بازار، از ادعاهايى درباره عوامل قصدى تعيين كننده اقدام‏هايى فردى استنتاج مى‏شود، منطقا از اين ادعاها جداست و بهتر از آن مى‏توان نشان داد از فرضياتى تبعيت مى‏كنند كه انكار مستقيم اين ادعاهاى عمومى درباره اقدام عقلانى است.**

**از اين فرض كه افراد به طريقى كاملا عادتى رفتار كرده، همواره همان سبد كالا يا سبدى كاملا مشابه با آن كالاهاى موجود را صرفنظر از قيمت آن خريدارى مى‏كنند، تقاضاى با شيب نزولى نتيجه مى‏شود، به همان نحو كه از فرض اين كه خريدارى آنها تماما بدون فكر و تصادفى است نتيجه مى‏گردد. در مورد انتخاب كار آفرين نيز همين را مى‏توان گفت.**

**بنابراين اگر رويكرد حدى قصدى را به رفتار انسانى در پيش گيريم، منطقا يا حتى بطور نظرى ما را مجبور نمى‏كند از اين «قوانين‏»، بكشيم. از طرف ديگر نمى‏توانيم كاربرد آنها را به فراتر از كيفى‏ترين يا عامترين سطوح بكشانيم يا مقدار پارامترهاى آنها نظير كشش را كمى كنيم يا پيش بينى يا درك خود در بكارگيرى اين اصول را بهبود بخشيم.**

**حال اين واقعيت كه مى‏توانيم گزاره‏هاى عمومى غلط يا پوچ را تا حدى معين، به سودمندى بكار بريم، در فلسفه علم چيز اسرارآميزى نيست.**

**روشن‏ترين مثال از اين گزاره‏هاى عمومى غلط يا پوچ كه با قيد و شرطهاى مفيد هستند، هندسه اقليدسى (13) است. به مدت دو هزار سال اين نظام اصل موضوعى را «علم فضا» مى‏دانستند. سر بزرگى كه آن را فرا گرفته بود اين بود كه چگونه مى‏توانيم دانشى پيشينى از ماهيت جهان، كه دانش فضا، هندسه اقليدسى، به ما ارائه مى‏دهد داشته باشيم. از زمان پوانكاره و انيشتاين اين مساله تا حد زيادى حل شده است. قبل از قرن بيستم، هندسه اقليدسى بطور دو پهلو هم يك نظام اصول موضوعه محض درباره اشياء مجرد بشمار مى‏رفت كه تعاريف ضمنى از واژه‏هاى خود داشت (و بنابراين بطور پيشينى درست‏بشمار مى‏رفت) و هم يك مجموعه ادعاها درباره روابط فضايى واقعى بيان اشياء واقعى در جهان قلمداد مى‏شد. دو پهلوئى اين تفسيرها تا حدودى مساله كانت را دال بر اين كه چگونه گزاره‏هاى تركيبى مى‏توانند از پيش شناخته شده باشند دامن زد.**

**هندسه اقليدسى هنگامى كه شناخته شود، درخواهيم يافت اگر به عنوان نظريه روابط واقعى فضايى تفسير شود غلط خواهد بود و اگر به عنوان مجموعه‏اى از حقايق پيشينى تفسير شود كه بطور ضمنى واژه‏هايى را كه در آن ظاهر مى‏شود تعريف مى‏كند، پوچ است. از ديدگاه ما، بهتر از آن، نشان داده شد كه به عنوان مجموعه‏اى از قراردادها، خارج از مقادير معين فاصله و جرم در فضا، بى فايده و بدون كاربرد است. از قبل نمى‏توانيم بگوئيم چرا هيچ كس به اين حقايق درباره هندسه توجه نكرد و چرا قبل از 1919 براى پاسخگويى به سؤالات تجربى جغرافى، مهندسى مكانيك و اخترشناسى كاملا رضايت‏بخش تصور مى‏شد. البته دليل اين است كه براى اين سؤالها نه به ابزار اندازه‏گيرى دقيق كه نارسائيهاى هندسه اقليدسى را آشكار سازد احتياج داشتيم نه آنها را در اختيار داشتيم.**

**وقتى به افزايش دقت اندازه‏گيرى به فراسوى حد معمول نياز پيدا كرديم (مثلا در كيهان‏شناسى) بايد از هندسه اقليدسى به نفع يكى از دو هندسه نااقليدسى دست‏برداريم. يك راه تشريح سرنوشت قرن 20 هندسه اقليدسى اين است كه بگوئيم واژه‏هاى مربوط به نوع‏هاى طبيعى اشاره ندارند: طبيعت از پيش بينيهاى هندسه اقليدسى كاربردى فاصله مى‏گيرد زيرا مثالها، مصداقها و موارد واژه‏هاى مربوط به نوع آن نظريه را در بر ندارد. مثلثهاى اقليدسى وجود ندارد. اين چيزى است كه تنها پس از ابداع نظريه ديگر، يعنى نظريه عمومى نسبيت (كه نه تنها اين واقعيت را آشكار مى‏سازد بلكه ميزان موفقيت هندسه اقليدسى را هنگامى كه براى ناحيه كوچكى از فضا بكار مى‏برد نشان مى‏دهد) آشكار خواهد شد.**

**البته نظريه اقتصادى چيزى نظير موفقيت هندسه اقليدسى بدست نياورده است. اما كاربرد آشكار برخى از ادعاهايش را بايد با توسل به همان عواملى توضيح داد كه بيان مى‏كند چرا قضيه فيثاغورث را با فقدان مثلثهاى اقليدسى و خطوط مستقيم اقليدسى، مى‏توانيم بكار ببريم. مى‏توانيم قوانين عرضه و تقاضا را هر چند موجودات انسانى كارگزاران عقلايى اقتصادى نيستند، بكار بريم.**

**به عبارت ديگر مى‏توانيم اين قوانين را بكار بريم، حتى اگر افراد، انتخابى را كه نشان دهنده نظم تجربى حاكم بر انتظارات و مقاصدشان است، به عمل نياورند. زيرا واژگان مربوط به نوع نظريه اقتصادى، نسبت‏به نوع‏هاى حقيقى كه در آن رفتار انسانى بدرستى طبقه بندى شده است متفاوت است. اين تفاوت نيز بزرگتر از تفاوت ميان واژگان مربوطه به نوع هندسه كاربردى و واژگان مربوط به فيزيك است. مثلثهاى اقليدسى وجود ندارد اما مى‏توانيم ميزان انحراف هر مثلث فيزيكى و ادعاهاى اقليدسى درباره آن را حساب كنيم. زيرا يك نظريه فيزيكى براى تصحيح اينها وجود دارد، يعنى همان نظريه‏اى كه نشان داد هندسه اقليدسى از لحاظ واقعى غلط است.**

**ما نمى‏توانيم چنين بهبودهايى در كاربرد قوانين عرضه و تقاضا بوجود آوريم; نمى‏توانيم چيزى بهتر از كاربرد عام و ماسبق آنها انجام دهيم، نمى‏توانيم پارامترهاى آنها يا استثنائات آنها را مشخص كنيم زيرا نظام اصول موضوعه‏اى كه با آن اينها را مى‏سازيم از واقعيات فاصله زيادى مى‏گيرند. علاوه بر اين، هيچ نظريه مكمل آنها را در دست نداريم كه ما را قادر سازد اين انحراف را اندازه بگيريم و آنها را به درستى تصحيح كنيم. اين تفاوتى نوعى ميان هندسه اقليدسى و نظريه اقتصادى است.**

**تفاوت كاربرد آنها تنها مربوط به درجه است و محمول‏هاى هيچ كدام انواع طبيعى را مشخص نمى‏سازد اما آنها از لحاظ نوع، با هم متفاوت اند زيرا براى هندسه اقليدسى يك نظريه، يعنى فيزيك، وجود دارد كه ما را قادر مى‏سازد كاربرد پيامدهايش را تصحيح كرده و بهبود بخشيم. چنين نظريه‏اى كه ما را قادر مى‏سازد كاربرد نظريه اقتصاد را بهبود بخشيم وجود ندارد.**

**چنين نظريه‏اى البته از لحاظ منطقى ممكن است. اين را گونه‏اى از روان‏شناسى شناختى (14) مى‏گويد كه پل رابطى از متغيرهاى اقتصادى نظير ترجيحات و انتظارات و وضعيتهاى روان‏شناسى مستقل قابل شناسايى بوجود مى‏آيد. چنين نظريه‏اى ممكن است ما را قادر سازد واقعا انتخابهاى اقتصادى فردى را پيش بينى كرده و پيش بينيهاى اقتصاد خردى آنها را هنگامى كه به اشتباه مى‏روند تصحيح كنيم.**

**اين نظريه يا ما را قادر مى‏سازد اقتصاد خود را به فراسوى سطحى كه در آن به مدت يكصد سال قرار داشته است‏بهبود بخشيم يا نشان خواهد داد عوامل تعيين كننده رفتار انسانى چنان نسبت‏به فرضيات نظريه نامانوسند كه بهتر است‏بطور كامل اقتصاد خرد را كنار بگذاريم.**

**به عبارت ديگر، چنين نظريه‏اى نشان خواهد داد يا نظريه اقتصادى شبيه هندسه اقليدسى است‏يا نظير نظريه فلوژيستون است‏يا شايد چيزى ما بين آن دو است. اما واقعيت اين است كه چنين نظريه‏اى نه در شرف وقوع است و نه در افق دور اثرى از آن ديده مى‏شود. بدتر از اين، حتى اگر موجود نيز بود، بعيد بود واقعا اقتصاددانان را از برنامه پژوهشى قصدى و حدى خود منحرف كند. و دليل نيز اين نيست كه اقتصاددانان از بابت‏سطح موفقيت نظريه خود خشنوداند، سطحى كه بيشتر به سطح موفقيت نظريه فلوژيستون مربوط است تا هندسه اقليدسى، بلكه دليل اين است كه آنها واقعا به مساله كاربرد تجربى اصلا علاقه‏اى ندارند. در غير اين صورت برخى از رويكردهاى غيرقصدى يا غير تجربى به رفتار اقتصادى كه اكنون موجود است از مدتها قبل، علاقه بيشتر اقتصاددانان را بخود جلب مى‏كرد. (15)**

**تبيين من از شكستهاى اقتصاد، اعتبارى بيش از چندين بديل به اقتصاددانان مى‏بخشد. براى مثال، اين تبيين بسادگى نظريه اقتصادى را عقلانى ساختن ايدئولوژيك سرمايه دارى بورژوازى نمى‏داند; و نبوغ عظيمى كه وقف توسعه اين نظريه شده است را قدر مى‏شناسد. اين تبيين روش‏هاى اقتصاد را با ابهام و آشفتگى و نگاه نمى‏كند. اين تبيين، شكست نظريه را در انگاره تجربى درباره عوامل تعيين كننده رفتار انسانى مجسم مى‏سازد كه اقتصاددانان نيز در اين كار با ما شريك اند. اما اين انگاره غلط است و بنابراين اقتصاد بر اعتقاد كاملا مشروط و در عين حال، محورى و اشتباه استوار است. درست‏شبيه اين اعتقاد كه هندسه اقليدسى دانش فضاست كه بر اعتقاد كاملا مشروط و به همان ميزان محورى اشتباه (يعنى اين كه مسير نور خطوط مستقيم اقليدسى است) استوار است. اما همان طور كه گفتيم، تاريخ نظريه اقتصادى نشان مى‏دهد از اقتصاددانان نمى‏توان انتظار داشت‏به يك برنامه پژوهشى قصدى و حدى، صرفنظر از نارسائى‏هاى تجربى آن، تعهد داشته باشند. مساله فوق اين سؤال را بوجود مى‏آورد كه به موازات دفاعيه [مؤلف] پيش مى‏رود: اگر اقتصاد به روشى كه يك علم رفتار مى‏كند عمل نمى‏كند، چه نوع فعاليتى بشمار مى‏رود؟ اگر اقتصاددانان در حقيقت‏يك نظريه مشروط تجربى را كه متعاقبا درك تبيينى و پيش بينى ما را از رفتار اقتصادى بهبود بخشند، پرورش نداده‏اند، اين پيشرفت قابل توجه فكرى چه هدفى در سردارد؟ توازى اى را كه من با هندسه اقليدسى نشان دادم به پاسخ اين سؤال كمك مى‏كند.**

**هندسه اقليدسى زمانى علم فضا گفته مى‏شد، اما علم گفتن واقعا آن را به يك علم تبديل نمى‏كرد و ما به اينجا رسيده‏ايم كه پيشرفتهاى مربوط به اصول موضوعه و گسترش در هندسه را رويدادى در علم نمى‏دانيم بلكه در رياضيات مى‏دانيم. اقتصاد را اغلب علم توزيع منابع كمياب گفته‏اند، اما آن را علم گفتن، سبب نمى‏شود واقعا يك علم شود. از سال 1800 به بعد پيشرفتهاى اين دو رشته علمى، شامل بهبود و پيشرفت استحكام در استنتاج و قياس، صرفه جوئى، تقريب بهتر و اثبات نتايج عمومى‏تر، بدون بذل توجه به مفيد بودن نتايج، مى‏شود.**

**در هندسه، اصل پنجم، اصل توازى، بيش از پيش مورد توجه واقع شد، كه دليل آن ترديد در مورد آن اصل نبود، بلكه دليل اين بود كه به نظر مى‏رسيد بيش از ديگر اصول زائد باشد. بحران هندسه در قرن نوزدهم با كشف اين كه انكار اصل توازى، نظام اصول موضوعه منطقى ناسازگارى ايجاد نخواهد كرد دامن زده شد.**

**بنابراين مساله شان شناختى هندسه حادتر شد. بعد از افلاطون، برخى، اعتقاد داشتند هندسه مجموعه معين شهودى از تعميمهاى تجريدى است. برخى به تبعيت از ميل اعتقاد داشتند مجموعه‏اى از تعميمهاى تجربى است. ديگران، به تبعيت از كانت آن را مجموعه‏اى از حقايق تركيبى پيشينى مى‏دانستند. با تميزدادن ميان هندسه به عنوان يك نظام اصول موضوعه محض، مركب از حقايق تحليلى درباره اشياء مجرد، با يا بدون مصداقهاى واقعى فيزيكى; و هندسه به عنوان نظريه كاربردى در مورد مسير شعاعهاى نور، (كه نشان داده شد به دلايل ذكر شده در نظريه نسبيت غلط است) مساله حل شد. بعلاوه، مساله‏هاى مجرد و فاقد نكته هندسه‏دانان قرن نوزدهم براى توسعه هندسه‏هاى غير اقليدسى، نقش تجربى مهم و غير منتظره‏اى در كمك به ما در درك ساختار فضا داشت، زيرا بوضوح ساختار واقعى فضا در كليت‏خود را شرح مى‏داد.**

**البته هندسه محض، هم اقليدسى و هم غير اقليدسى، موضوع پژوهشهاى مستمر رياضى بود و هر دو كاربردهايى پيدا كرده بودند كه 80 سال قبل در رؤيا هم متصور نبود.**

**اكنون تاريخ اقتصاد را در همين دوره با اين موضوع مقايسه كنيد. برخلاف نظريه فيزيكى، يا ساير علوم اجتماعى، اقتصاد نيز همانند هندسه دقيقا مشمول همان فراموشى شد. برخى آن را همراه با «ليونل رابينز»، مجموعه‏اى افلاطونى از توصيف‏هاى از لحاظ شهودى آشكار، ايده آل شده، اما در هر حال درست از رفتار انسانى مى‏دانستند. ديگران، به تبعيت از «لووديك فون مايزز»، اصرار داشتند كه اقتصاد مجموعه‏اى كانتى از حقايق تركيبى پيشينى درباره عقلانيت است.**

**برخى ديگر، شبيه قراردادگرايان هندسى و به تبعيت از «تى. دبليو. هاچيسون‏» آن را به عنوان مجموعه‏اى از اين همان گوئى، به عنوان نظامى محض از تعاريف ضمنى، بدون هرگونه ارتباطى با جهان خارجى مى‏نگريستند. هنوز هم برخى، به تبعيت از ميل، اعتقاد دارند اقتصاد مجموعه‏اى از ايده‏آل سازيهاى نظم‏هاى تقريبى تجربى است. سرانجام، برخى، به تبعيت از «فريدمن‏»، آن را همانگونه كه اثبات گرايان به هندسه مى‏نگرند، يك حساب تفسير نشده (محاسبه تفسير نشده) مى‏دانستند.**

**اغلب اقتصاددانان، نظير اغلب هندسه‏دانان، بدون اين كه اصلا به مساله شان شناختى نظريه اقتصادى فكر كنند، به اثبات قضيه‏ها و استخراج نتايج پرداختند. براى آنها سؤال واقعا مهم، در مقام مقايسه با علاقه هندسه‏دانان به اصل توازى، اين بود كه آيا قضيه «والراس‏»كه تعادل عمومى تصفيه كننده بازار است، وجود دارد و پايدار و يگانه است از اصول نظريه اقتصاد خرد نتيجه مى‏شود.**

**والراس اين نتيجه را در 1874، و به عنوان صورى سازى اعتقاد آدام اسميت درباره اقتصادهاى غير متمركز ارائه داد اما قادر نبود براى اين قضيه چيزى بيش از يك استدلال شهودى ارائه دهد. تنها در سال 1934 بود كه «آبراهام والد»، اثباتى بسيار سخت و پيچيده اما رضايت‏بخش ارائه داد و از آن زمان به بعد تلاش زيادى وقف ايجاد اثباتهاى باشكوه‏تر، قدرتمندتر و بكرتر نسبت‏به اين قضيه شده است. درست همان طور كه هندسه‏دانان قرن نوزدهم پيامدهاى تغيير فرضيات قوى هندسه اقليدسى را كشف مى‏كردند، اقتصاددانان، انرژى زيادى را معطوف تغيير دادن فرضيات جدا مهم درباره تعداد كارگزاران، انتظارات آنها، بازده به مقياس و تقسيم‏پذيرى، و تعيين اين كه آيا يك اقتصاد سازگار - يك تعادل تصفيه كننده بازار- بوجود خواهد آمد كه پايدار و يگانه باشد، كردند.**

**علاقه آنها به اين نتيجه صورى كاملا مستقل، و در حقيقت على رغم اين واقعيت است كه فرضيات آن درباره توليد، توزيع، و اطلاعات، آشكارا غلط است. اثبات تعادل عمومى، پيشرفت عالى اقتصاد رياضى است.**

**اما همان طور كه هندسه به عنوان يك علم در سال 1919 (كه مشاهدات، نظريه عمومى نسبيت را تاييد كرد)، با بحران مواجه شد، اقتصاد نيز به همين ترتيب نيز با واقعيت آشكار بحران بزرگ، با بحران رو به رو شد. تا مدتها بعد از سال 1929، اقتصاددانان اين باور را كه تعادل عمومى والراس وضعيتى است كه بازارها، حداقل در بلند مدت، به آن سمت‏حركت مى‏كنند از دست داده بودند.**

**واكنش عمده به اين بحران كينزينيسم بود. تا آن جا كه اين نظريه حدى بر انكار فرض بنيادى اقتصاد خرد تكيه دارد، كه انتظارات كارگزاران اقتصادى عقلايى است، دچار توهم پولى نيستند و اقدامات خود را با محيط فعلى و آتى اقتصادى هماهنگ مى‏كنند، نظريه كينزى نشان دهنده انقلابى مفهومى نظير انقلاب هندسه غير اقليدسى بود. البته كينز كل پيروزى را به خود اختصاص نداد، حتى هنگامى كه به نظر مى‏رسيد نظريه او توضيح دهد چرا به تعادل عمومى تصفيه كننده بازار هرگز نزديك نمى‏شويم. يك دليل اين است كه بسيارى اقتصاددانان همچنان به مسائل صرف صورى نظريه سنتى، و كاملا صرف نظر از بى ربطى آن با درك دنياى واقعى، علاقه نشان مى‏دادند.**

**اين اقتصاددانان بطور ضمنى اقتصاد خرد را به عنوان يك نظام صرف اصول موضوعه كه واژگان و عبارات آن ممكن است در جهان واقعى جلوه‏اى داشته يا نداشته باشد، درست نظير هندسه اقليدسى (على رغم اين كه عناصر آن واقعا وجود داشته باشند) بسيار مورد توجه قرار دادند، از آن مهمتر براى تاريخ اقتصاد، هرگز نظريه‏اى كه بتواند نظير نقشى را كه فيزيك براى هندسه بازى كرد بازى كند، وجود نداشته و ندارد. فيزيك ما را قادر مى‏سازد ميان هندسه‏هاى كاربردى بديل انتخاب كنيم و انحرافات از مشاهده واقعى آن هندسه‏اى را كه رد كرده‏ايم توضيح دهد. چنين نظريه‏اى كه به عنوان يك نظريه كمكى، در انتخاب ميان نظريه كاربردى تعادل نئوكلاسيك و نظريه تعادل كينزى نقشى داشته باشد وجود ندارد.**

**هنگامى كه در دهه 1970 نظريه كينزى، بر مبناى واقعيات تجربى تورم و بيكارى همزمان ويران شد، كه همانند واقعيت تعادل تصفيه كننده بازار دهه 1930 رام نشدنى بود، نتيجه آن بازگشت مشتاقانه به نظريه سنتى بود. اقتصاددانان بحران بزرگ را فراموش نكرده‏اند، اما علاقه آنها به آن ظاهرا به اين محدود شده است كه نشان دهند، بالاخره، رويكرد والراسى، حداقل از لحاظ منطقى، با آن سازگار است، يعنى چيزى كه مخالفان اوليه كينز آنها را كسر شان خود نمى‏دانستند. به اختصار، نظريه و توسعه آن همانند هندسه قبل از انيشتين، از تاثيرات تجربى بدور مانده بود و تمامى اينها شهادت مى‏دهند كه اقتصاد را مى‏توان به بهترين وجه به عنوان شاخه‏اى از رياضيات دانست كه در محل تقاطع نظامهاى اصول موضوعه محض و كاربردى قرار دارد.**

**بخش زيادى از اسرارآميزى توسعه واقعى نظريه اقتصاد -روى آوردن به صورى گرايى، انزواى آن از ارزيابى‏هاى تجربى، علاقه آن به اثبات امكانات كاملا صورى و مجرد، عدم تغيير خصايص آن در دوره‏اى صدساله، و منازعه درباره شان شناختى آن - را اگر از اين مفهوم كه علم اقتصاد هدف يا ادعاى يك علم تجربى از رفتار انسانى را دارد دست‏برداريم، قابل فهم و درك خواهد بود. بجاى اين، بايد آن را شاخه‏اى از رياضى بدانيم كه به بررسى خواص صورى مجموعه‏اى مفروضات درباره متعدى بودن روابط مجرد مى‏پردازد: اصول موضوعه‏اى كه به طور ضمنى يك مفهوم تكنيكى از عقلانيت را تعريف مى‏كند، درست همانگونه كه هندسه خواص صورى نقاط و خطوط مجرد را بررسى مى‏كند.**

**اين واژه مجرد «عقلانيت‏» ممكن است تفسيرهاى بالقوه بسيار بيشترى از آنچه اقتصاددانان تشخيص مى‏دهند داشته باشد، اما بر رفتار انسانى و پيامدهاى آن اثر كمترى از آنچه ما معقولانه از اقتصاددانان مى‏خواهيم آشكار سازند خواهد داشت.**

**در ارائه اين پاسخ، به اين سؤال كه اقتصاد واقعا چيست، پيامدهاى عملى مهمى متصور خواهد بود. اگر اقتصاد را به بهترين نحو به عنوان شاخه‏اى از رياضيات بدانيم كه در محل تقاطع هندسه محض و كاربردى قرار دارد، آنگاه نه تنها چندين اسرار شناختى مربوط به اقتصاد حل مى‏شود، بلكه از آن مهمتر چشم انداز ما از آثار نظريه اقتصادى بايد اساسا تغيير كند. زيرا اگر اين ديدگاه درست‏باشد نمى‏توانيم درخواست كنيم اقتصاد راهنمايى قابل اطمينان براى رفتار كارگزاران اقتصادى و عملكرد اقتصاد بطور كلى باشد كه براى آن تنظيم سياست عمومى از اقتصاد خواسته مى‏شود. نبايد اعتماد زيادى به پيش بينيهاى مبتنى بر آن داشته باشيم و نه هنگامى كه اين پيش بينيها غلط از كار در مى‏آيند آن را محكوم كنيم. زيرا همانند رابطه اختر فيزيك با هندسه، نمى‏تواند بيش از هندسه اقليدسى در كاربردهاى اختر فيزيكى، قابل اتكا يا مستحق سرزنش باشد. زيرا بدون اقتصاد حتى توهم اين را هم كه ما پيامدهاى بالقوه، درازمدت، يا صرفا ممكن انتخابهايى را كه سياستگذران مجبور به اتخاذ آن هستند درك مى‏كنيم، از دست‏خواهيم داد.**

**البته اين اخطار كه از دست رفتن توهم ممكن است موجبات پيشرفت را فراهم آورد قطعا سودمند است. از طرف ديگر، اين خلا ممكن است‏شالوده‏اى واقعا مفيد براى تصميم‏گيرى درباره اقتصاد و بهبود آن بوجود آورد.**

**پى‏نوشت‏ها:**

**1) الكساندر روزنبرگ در سال 1946 در سالزبورگ اتريش به دنيا آمد و درجه دكترى اقتصاد خود را از دانشگاه جان هاپكينز اخذ كرد. او در حال حاضر استاد دانشگاه كاليفرنياست. وى نه تنها در فلسفه اقتصاد و فلسفه علوم اجتماعى بلكه در فلسفه زيست‏شناسى و نظريه عليت نيز مقالات زيادى نوشته است.**

**2) استاديار گروه اقتصاد دانشگاه مفيد.**

**3) عضو هيات علمى دانشگاه بوعلى و دانشجوى دوره دكترى اقتصاد.**

**4) براى اطلاع بيشتر ر.ك: يدالله دادگر، «كنكاشى در علميت اقتصاد»، نشريه معرفت، ش 23.**

**5) آدرس مقاله حاضر كه در يكى از نشريات معتبر به چاپ رسيده اين است:**

**The Philosophical Forum , Vol 14 , no 3-4 spring \_summer 1983 PP296\_314**

**6) اشاره به يكى از مقالات خود در سال 1976 مى‏كند كه دانشگاه پيتزبورگ منتشر ساخته است.**

**7) برخى از اقتصاددانان پرداختن به مباحث متدلوژى را كار فلاسفه مى‏دانند و لذا اهميتى براى آن قائل نمى‏باشند. مؤلف محترم به اين نكته توجه دارد.**

**8) تئورى اقتصاد خرد در مفاد وسيع پس از تثبيت انديشه نهايى گرايان (مارجيناليستها)، در سال 1870 يعنى اواخر قرن 19، صورت بندى شد. والراس، منگر و جونز حركت اوليه را آغاز كردند و مارشال و هيكس و ديگران به تكامل آن (بيشتر تحت عنوان اقتصاد نئوكلاسيك) پرداختند.**

**9) تئورى اقتصاد خرد (بويژه تفسير اوليه والراس) از آن چنان ساخت انتزاعى و داشتن فروض بسيار ساده كننده، برخودار است كه با بسيارى از واقعيت‏هاى خارجى اقتصاد همساز نبوده است. مؤلف سه نمونه از عدم سازگارى را اشاره نموده است.**

**10) بر مبناى نظريه انتخاب طبيعى داروين، فرض مى‏شود كه بطور طبيعى و در كوران مبارزات دائمى عناصر مختلف، نسل سازگار و عنصر مقاوم باقى مى‏ماند و عناصر ضعيف و ناسازگار با محيط نابود مى‏شوند.**

**11) در مقايسه علم اقتصاد و علم زيست‏شناسى، تحولات فنى در حوزه علم اخير بسيار شفاف‏تر و گسترده‏تر است. كشفيات مربوط به ژنتيك، را مقايسه كنيد با تاثيرات اجراى برنامه تعديل اقتصادى در كشورهاى جهان سوم انتقال خواص يك ژن و تاثيرات مربوطه تقريبا اجماع بيولوژيست‏ها را به همراه دارد، اما اختلاف نظر در مورد تاثير تئورى تعديل بسيار گسترده است.**

**12) جان استوارت ميل (1806-1873) صاحب نظر معروف اقتصاد سياسى است و جزو اولين اقتصاددانانى است كه از فلسفه اقتصاد و متولوژى آن سخن گفته است. هارواريان از اقتصاد دانان معاصر است كه نقش اساسى در مدل سازى دارد. كه باز هم به نحوى درگير در مباحث متدلوژى يك اقتصاد است.**

**13) هندسه اقليدسى يك نظام هندسى ارائه شده توسط رياضى دانان يونانى اقليدس (300 سال قبل از ميلاد) مى‏باشد. اين نظام هندسى مبتنى بر تعدادى تعاريف، نقاط، خطوط و امثال آن و چند فرض(مثل كل بزرگتر از جزء است‏يا خط راست توسط دو نقطه معين مى‏شود) مى‏باشد. اصل موضوعى اساسى در هندسه اقليدسى در مورد خطوط موازى است در اين رابطه بيان مى‏شود كه اگر نقطه‏اى خارج از يك خط مستقيم قرار داشته باشد، تنها يك خط به موازات آن خط مستقيم از آن نقطه قابل رسم است. در هندسه‏هاى غير اقليدسى از قرن 19 به بعد اين اصل رد شده است. و در نتيجه تحولات زيادى در نظام هندسى بوجود آمده است.**

**14) روانشناسى شناختى، يكى از نگرش هايى است كه در علم روش‏شناسى براى مطالعه انسان بكار مى‏رود. اين رشته تلاش مى‏كند فرايندهاى درونى انسان را بررسى كند. مغز انسان اطلاعات از محرك‏هاى بيرونى دريافت مى‏كند و آنها را به داده‏هاى جديدى تبديل مى‏كند. لذا مغز تنها يك دريافت كننده غير فعال نمى‏باشد (ديگر نگرش‏هاى روان شناختى مطالعه انسانى شامل، عصب‏شناسى، رفتار گرايى، انسان گرايى، روان شناختى تحليلى مى‏باشد.)**

**15) مؤلف در اين جا به يك سرى نگرش‏هاى جايگزين براى نگرش حدى اقتصاد نئوكلاسيك مى‏پردازد. نگرش اول مربوط به «هربرت ساييون‏» و يا «ديچارد سايرت‏» است كه بيشتر به بررسى رفتارهاى واقعى كارگزاران مربوط است. در نگرش «اس - جى - وينتر» از يك الگوى انتخاب طبيعى براى اقتصاد استفاده شده است و سرانجام الگوى «ان - جئورجيسكو -راجن‏» مدل اقتصادى را بر اساس الگوى ترموديناميك طراحى كرده است.**